

Ayatollah Mesbah Yazdi on the Examination of Relativity or Absoluteness of Artistic Value (A Case-study)

Seyed Mohammad Mohsen Mirmorshedi  / A Ph.D. holder of philosophy, Imam Khomeini Educational and Research Institute

mohsengmirus@gmail.com

Received: 2024/12/14 - Accepted: 2025/05/04

Abstract

One of the most important concerns of scholars is the evaluation of artistic works. In order to achieve this, it seems essential to establish a fixed and well-defined criterion for assessing art. Without such a stable standard, it would be impossible to draw a clear boundary between art and other domains of human activity. Moreover, if the criterion for evaluating art were considered relative, it would no longer be possible to honor superior works or to classify weaker ones in a lower category. This would lead to confusion and ambiguity, ultimately undermining the function of art -which is to assist humans in better understanding themselves and their true perfections. On this basis, the present study seeks, through an analytical-critical method, to examine Ayatollah Mesbah Yazdi's views on the relativity or absoluteness of artistic value within the framework of Islamic philosophy. According to Ayatollah Mesbah Yazdi, although artistic value -like other types of value- originates from desirability alone, this kind of desirability is specific to art because it arises from the presence of beauty within the artwork. Moreover, the true criterion of value in all forms of art ultimately lies in the harmony and compatibility of the artwork with the unique perfection of the human being. Artistic value has an instrumental relationship with the artwork itself and can only be understood in connection to what lies beyond it. While admitting a degree of relativity in artistic value in relation to the level of the audience, he ultimately leans more toward essentialism in art. In his response to the question of whether artistic value is relative or not, Ayatollah Mesbah considers it -on a large scale and in relation to true human perfection- to be absolute and fixed. He regards any evaluation based merely on imaginary pleasure as invalid and inauthentic.

Keywords: Ayatollah Mesbah Yazdi, artistic value, beauty, relativity, form and content.

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی نسبیت یا عدم نسبیت ارزش هنری از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی

mohsengmirus@gmail.com

سیدمحمد محسن میرمرشدی  / دکترای فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

چکیده

از مهم‌ترین دغدغه‌های اندیشمندان، ارزش‌گذاری آثار هنری است که برای این کار، تعیین معیاری ثابت و مشخص در جهت ارزیابی آثار هنری ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر نتوان به معیاری ثابت دست پیدا کرد، نمی‌توان مرز دقیقی بین هنر و دیگر عرصه‌های فعالیت انسان مشخص نمود. همچنین در صورت نسبی بودن این معیار، نمی‌توان از آثار برتر تقدیر کرد و آثار ضعیف را در درجه پایین‌تر دسته‌بندی نمود. در این حالت انسان دچار سردرگمی می‌شود و کارکرد هنر که کمک به شناخت و فهم بهتر انسان از خود و کمالات حقیقی خود است، از بین می‌رود. بر این اساس نوشته حاضر درصدد است تا با روش تحلیلی - انتقادی به بررسی نظرات آیت‌الله مصباح یزدی درباره نسبیت یا عدم نسبیت ارزش هنری در فلسفه اسلامی بپردازد. از منظر ایشان ارزش هنری، اگرچه مانند دیگر ارزش‌ها منشأی غیر از مطلوبیت ندارد، اما این نوع مطلوبیت به علت یافت‌شدن زیبایی در اثر هنری، خاص هنر است. همچنین ملاک ارزش حقیقی در همه انواع هنر، در نهایت، سازگاری و ملائمت اثر هنری با کمال خاص انسانی است و ارزش هنری با اثر هنری رابطه‌ای ابزاری دارد و تنها در ارتباط با بیرون از اثر هنری فهم می‌شود. ایشان اگرچه ارزش هنری را در نسبت با مرتبه مخاطب نسبی می‌داند، اما در نهایت با ذات‌گرایی در هنر موافق‌تر است و در پاسخ به سؤال درخصوص نسبیت یا عدم نسبیت ارزش هنری، آن را در نگاه کلان و با لحاظ کمال حقیقی انسانی غیرنسبی و ثابت می‌داند و ارزش‌گذاری را که متناسب با ادراک لذت و همی باشد ارزش‌گذاری غیر صحیح و غیر اصیل می‌شمارد.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله مصباح یزدی، ارزش هنری، زیبایی، نسبیت، قالب و محتوا.

اگرچه بعد از پایان نامه بومگارتن (Baumgarten) در قرن ۱۸ با عنوان تأملات فلسفی درباره چند مطلب مربوط به شعر و شاعری، واژه «زیبایی‌شناسی» مد نظر اندیشمندان واقع شده و فلسفه هنر به صورت جداگانه مطرح نظر اندیشمندان قرار گرفته است (ایندو، ۱۹۹۲، ص ۴۱)، اما بحث درباره تعریف «هنر» سابقه‌ای دیرینه دارد و از زمان فلاسفه یونان از جنجالی‌ترین مباحث در فلسفه بوده است. به نظر بیشتر اندیشمندان، برای «هنر» نمی‌توان تعریف جامع و مانع منطقی ارائه داد (وایتز، ۱۹۵۶، ص ۲۷-۳۵). برای شناخت هنر از غیر آن، یا از شباهت‌های بین هنرها استفاده می‌شود یا ناگزیر دست بر روی اوصافی که دارای اهمیت ویژه‌اند، گذاشته می‌شود.

کرول (Noel Carroll) در این باره می‌گوید: «مشخصاً هیچ توافق حداقلی بر روی تعریف هنر وجود ندارد. از این رو بیشتر فلاسفه برای تعریف هنر از ویژگی‌ها و شاخصه‌های اصلی در آثار هنری استفاده می‌کنند» (کرول، ۱۳۹۰، ص ۸). درواقع یکی از مهم‌ترین کاربردهای این اوصاف و ویژگی‌ها کمک در ارزش‌گذاری آثار هنری است. به وسیله این اوصاف می‌توان یک اثر را در دایره آثار هنری جای داد یا از مقام اثر هنری بودن بیرون راند یا میزان ارزشمندی آن را مشخص نمود. از دیدگاه کرول، اهمیت این مسئله تا آنجاست که اندیشمندان، هم در بررسی نظریات هنری به ارزش‌گذاری‌های هنری استناد می‌کنند و هم در ارزش‌گذاری‌های هنری به تعاریف و ویژگی‌های اثر هنری ارجاع می‌دهند.

کرول معتقد است: رابطه‌ای متقابل بین ارزش هنری و تعریف هنری در جریان است؛ یعنی در صورتی که نتوان معیار درستی در تعیین و ارزش‌گذاری آثار هنری به دست آورد، در پی آن نمی‌توان مرز دقیقی بین هنر و غیر هنر مشخص نمود. همچنین نمی‌توان از آثار برتر هنری تقدیر کرد یا آثار ضعیف را در درجه پایین‌تر قرار داد (کرول، ۱۳۹۰، ص ۱۳).

در نتیجه، این فقدان معیار در شناخت هنر، نسبی شدن ارزش هنری را به همراه دارد و راه را بر ارزش‌گذاری حقیقی بین آثار می‌بندد؛ به این معنا که اگر ارزش هنری امری نسبی باشد و معیاری همگانی برای ارزش‌گذاری نباشد، انسان دچار سردرگمی شده، کارکرد هنر که کمک به شناخت و فهم بهتر انسان از خود و کمالات خود در جهت رشد حقیقی است، از دسترس دور می‌شود.

طبیعی است که در چنین فضایی امکان جهت‌دهی در آموزش و کاربرد آثار هنری نیز نخواهد بود و رشد و بالندگی فضای آموزش به خطر خواهد افتاد. بر این اساس بحث از نسبی بودن یا غیر نسبی بودن ارزش هنری اهمیت ویژه‌ای دارد. برخلاف سنت فلسفه غرب، در سنت فلسفه اسلامی متقدم، توافق نسبی در تعریف هنر و ارزش‌های اثر هنری برقرار بوده، به گونه‌ای که مسئله «ارزش هنری» کمتر به طور خاص مد نظر قرار گرفته است و شاید بتوان تنها در لابه‌لای کلمات فلاسفه اشاراتی گذرا به این بحث پیدا کرد.

اما در قرن حاضر و بعد از مواجهه دنیای اسلام با مکاتب و نحله‌های جدید هنری، فلاسفه اسلامی معاصر با نگاه دقیق‌تری به بحث ارزش هنری پرداخته‌اند؛ مکاتب جدیدی که اختلافات و تعارضات مشخصی را در جامعه هنری کشورهای اسلامی پدید آورده‌اند و حتی نوعی بلاتکلیفی را در برخی از عرصه‌های هنری به نمایش می‌گذارند.

از این رو ضرورت روشن شدن معیار ارزش‌گذاری آثار هنری در دنیای معاصر و به‌ویژه در مکتب اسلامی، بیشتر شده است. از اندیشمندان معاصر که تأثیر مشخصی در عرصه‌های علوم انسانی داشته است، می‌توان به آیت‌الله مصباح یزدی اشاره کرد.

تاکنون دربارهٔ نسبت ارزش هنری از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی اثر مستقلاً به نگارش درنیامده است، اگرچه می‌توان به مقاله‌های «هنر و زیبایی در اندیشهٔ آیت‌الله مصباح» (تاجیک، ۱۳۹۵) و «هنر دینی و هنرمند متعهد در اندیشهٔ آیت‌الله مصباح» (تاجیک و سربخشی، ۱۳۹۰)، که به مسائل هنر از منظر این فیلسوف اسلامی معاصر به‌طور عام اشاره کرده‌اند، با وجود این، بحث «نسبت ارزش هنری» در این آثار به‌طور خاص مطمح نظر قرار نگرفته است. نوشتهٔ حاضر تلاش دارد تا این مسئله را با روش «تحلیلی - انتقادی» بررسی کند تا دیدگاه این متفکر اسلامی معاصر را بیشتر روشن نماید.

۱. ارزش هنری در سنت فلسفهٔ غرب

ارزش هنری از حیث نسبیت یا عدم نسبیت در سنت فلسفی را می‌توان به دو بخش اساسی تقسیم کرد:

دیدگاه اول

منظر فیلسوفانی مانند افلاطون و ارسطو و تمام پیروان این تفکر است که چون هنر را محاکات یا بازنمود یک حقیقت خارجی می‌دانند، ارزش‌گذاری اثر هنری را غیر نسبی و معیارمند می‌شمارند. برای مثال، افلاطون دو گونه نگاه به ارزش در هنر دارد:

نگاه اول

این نگاه هستی‌شناختی است. در این نگاه، چون طبیعت را مرتبهٔ پایین‌تر از عالم انگاره (ایده)ها و اثر هنری را مرتبهٔ پایین‌تر از طبیعت می‌دانند، اثر هنری را در پایین‌ترین درجهٔ هستی‌شناختی طبقه‌بندی می‌کند و بر این اساس هنر را موجب دور شدن از حقیقت در نظر می‌گیرد (افلاطون، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۱۶۸). در این دیدگاه، مرجع و معیار ارزش‌گذاری همان شبیه بودن به حقیقت و مثال کامل در عالم انگاره‌هاست.

نگاه دوم

ارزش به‌معنای اخلاقی است که مشخصاً با نگاه هستی‌شناختی او ارتباط مستقیم ندارد، بلکه هنر را از آن نظر که مردم جامعه را از فضایل اخلاقی دور یا به آن نزدیک می‌کند، ارزش‌گذاری می‌نماید؛ مثلاً، از اشعار، نقالی‌ها و نمایشنامه‌هایی که جوانان را از کار، شجاعت و فرهیختگی دور می‌کنند و آثار مخربی بر جامعه دارند، مذمت می‌کند (افلاطون، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۲۴۸).

شاگرد او، ارسطو نیز ارزش هنری را در محاکات و هرچه بهتر نمایاندن واقع می‌داند (ارسطو، ۱۴۰۰، ص ۱۴-۱۶)؛ اما مقصود او از واقعیت، همان واقعیت مشهود در عالم ماده است، نه چیزی ورای آن در عالم انگاره‌ها یا هر جای

دیگر. البته ارسطو نیز ارتباط وثیقی بین هنر و اخلاق برقرار می‌داند و این رابطه را مثبت ارزیابی می‌کند. او برخلاف استادش افلاطون، هنر را موجب «کاتارسیس» یا پالایش انسان از پلیدی‌ها و رشد عواطف و تزکیه اخلاقی می‌شمارد (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۴۱۹).

به این شکل رابطه ارزش هنری و ارزش اخلاقی بسیار مستحکم و انکارناپذیر معرفی می‌شود. در این نوع نگاه، ارزش هنری از آن نظر که تلاش در بازنمایی واقعیت مشخص دارد، غیرنسبی است؛ زیرا معیار ثابتی که همان شباهت به شیء خارجی است، برای ارزش‌گذاری اثر هنری موجود است.

دیدگاه دوم

به باور برخی متفکران، بحث «ارزش» در هنر با دیگر ساحت‌های ارزش تفاوت اساسی دارد. متفاوت بودن بحث ارزش در هنر به سبب وجود جنبه شخصی و ذهنی (سویجکتیو) زیبایی است که چنین جنبه‌ای در دیگر عرصه‌ها کمتر دیده می‌شود. برای نمونه، هیوم فیلسوف انگلیسی می‌گوید: اگر دقیق صحبت کنیم زیبایی در شعر قرار ندارد، بلکه در احساس یا ذوق خواننده است و اعیان هنری زیبا فی‌نفسه دارای هیچ ارزش و اعتباری نیستند (هیوم، ۱۸۲۶، ص III، XVIII و ۱۸۸). همچنین او معتقد است: «زیبایی کیفیتی در خود اشیا نیست، بلکه صرفاً در ذهنی قرار دارد که درباره آنها تأمل می‌کند. به همین دلیل هر ذهنی، زیبایی متفاوتی را درک می‌کند» (هیوم، ۱۸۲۶، ص ۲۶۰).

درواقع هیوم به تأثیر ساختارهای ذهنی و شناختی در قضاوت‌های هنری اشاره می‌کند. وی معتقد است: نه عقل برهانی و نه عقل تجربی هیچ‌کدام نمی‌توانند زیبایی را دریابند؛ زیرا زیبایی نه نسبتی میان تصورات است و نه نسبتی میان امور واقع؛ زیبایی احساسی است که درون خود ما قرار دارد و با قوه ذوق درک می‌شود. بر این اساس، از دید هیوم، ادراک زیبایی به دانش و شناخت ذهنی شخصی انسان بستگی دارد (هیوم، ۱۸۸۸، ص ۲۹۹).

پس تفاوت در ارزش هنری با دیگر ارزش‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ارزش هنری که متأثر از ارزش زیبایی‌شناختی است، تنها در مواجهه یک فرد و میزان تأثر او از اثر هنری فهم می‌شود، برخلاف ارزش‌های دیگری مانند ارزش اقتصادی، تاریخی یا اجتماعی که معمولاً در مقایسه با امر و غایتی بیرون از اثر فهم می‌شوند (کایران، ۲۰۰۵). در این صورت است که نسبیت به ارزش هنری راه می‌یابد و نوع نگاه شخص و نحوه نگاه او در تعیین میزان ارزش هنری تأثیر گذاشته و نسبیت هنری را موجب می‌شود.

اما بعد از کانت، جدایی ارزش هنری از ارزش‌های دیگر و همچنین ذهنی شدن ارزش هنری به‌طور رسمی مطرح می‌شود. کانت که رسماً خود را متأثر از نگاه هیوم می‌داند، دستگاه شناختی خود را بر ذهنیت محض استوار می‌کند و دسترسی به حقیقت اشیا را غیرممکن می‌داند (کانت، ۱۳۹۰، ص ۸۹). همچنین او ارزش هنری را در جدایی از هر نوع معنا و ارزش اخلاقی می‌داند و ارزش هنر را در دوری از غرض‌ورزی و غایت‌انگاری مستقر می‌شمارد و غایت‌مداری غیرغایت‌انگاران را برای هنر معرفی می‌کند (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰-۱۰۰).

حاصل این تفکر منجر به پیدایش مکتبی با عنوان «هنر برای هنر» می‌شود (جعفری جزی، ۱۳۷۸، ص ۴۵)؛ مکتبی که هرگونه قاعده‌مندی بیرونی نسبت به هنر را برتافت، هیچ معیاری را خارج از اثر هنری برای ارزش‌گذاری هنری به رسمیت

نمی‌شمارد. اگرچه کانت تفکر خود را از نسبیت به‌دور می‌داند و در پی ایجاد کلیت در قواعد شناختی، اخلاقی و هنری است، اما این نوع نگاه او آغازی بر نسبی‌گرایی معرفتی در شناخت و ازجمله در تعریف اثر هنری و به‌دنبال آن ارزش هنری است.

۱-۱. نظرات مختلف دربارهٔ ارزش هنری

با بررسی نظرات فلاسفه و اندیشمندان، رویکرد اساسی آنها به بحث ارزش هنری بسیار مختلف یافت می‌شود. گوردون گراهام (Gordon Graham) معتقد است: تمام جهت‌گیری‌های مختلف در این‌باره را می‌توان در چهار دسته خلاصه کرد (گراهام، ۱۴۰۳، ص ۵۷).

جهت‌گیری اول. لذت‌گرایی است؛ به‌این‌معنا که ارزش هنر به لذتی است که ایجاد می‌کند (اندرسون، ۲۰۰۰، ص ۶۵-۹۳).

جهت‌گیری دوم. زیباگرایی است؛ به‌این‌معنا که ارزش هنر به زیبایی است که خلق کرده است (گلدمن، ۲۰۰۶، ص ۱۰۴-۱۱۹).

جهت‌گیری سوم. بنیان‌گرایی است؛ به‌این‌معنا که ارزش هنر به میزان احساسات و عواطفی است که بیان می‌کند (ویلیکینسون، ۱۳۸۵، ص ۴۸).

جهت‌گیری چهارم. شناخت‌گرایی است؛ یعنی ارزش هنر به میزان معرفتی است که منتقل می‌کند (گلدمن، ۱۹۹۵، ص ۲۵۶).

در ادامه، باید دید نظرات آیت‌الله مصباح یزدی با کدام‌یک از این دسته‌ها منطبق یا دست‌کم هم‌جهت است. البته رویکردها و سؤالات دیگری هم مطرح می‌شوند که می‌توانند در دسته‌بندی نگاه‌ها به ارزش هنری کمک کنند. به‌عبارت دیگر، ارزش را از لحاظ نوع ارزش‌گذاری می‌توان به «ارزش غایی» و «ارزش ابزاری» تقسیم کرد. «ارزش غایی» یعنی: شیء به خاطر خودش ارزش‌گذاری شود. «ارزش ابزاری» یعنی: چیزی به خاطر شیء دیگری ارزش‌گذاری شود (کورسگارد، ۲۰۰۰، ص ۲۵۰).

۱-۱-۱. ارزش هنری: درونی یا برونی؟

این سؤال را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز مطرح کرد که آیا ارزش هنری درونی است یا برونی؟ در تعریف «برونی» و «درونی» می‌توان گفت: اگر چیزی ارزش را در خودش داشته باشد، یعنی بدون در نظر گرفتن چیز دیگری ارزشمند باشد، می‌توان ارزش آن را «درونی» دانست.

از سوی دیگر، اگر شیئی ارزش را در خودش نداشته باشد و از بیرون و با لحاظ چیزی خارج از خود ارزش داشته باشد، چنین ارزشی را می‌توان «بیرونی» دانست (کورسگارد، ۲۰۰۰، ص ۲۵۰).

البته اگر «ارزش درونی» و «ارزش غایی» را به یک معنی لحاظ کنیم و «ارزش بیرونی» و «ارزش ابزاری» را نیز به یک معنا در نظر بگیریم، این نتایج حاصل می‌شود:

الف) اگر چیزی ارزش خود را از درون خود داشته باشد در هر شرایطی ارزش خود را داراست.
ب) اگر چیزی دارای ارزش بیرونی است ارزش آن وابسته به شرایط خارج از حد خود آن شیء است (احمدی افرمجان و رحمانیان، ۱۳۹۵).

۲-۱-۱. مشارکت عناصر هنری در ارزش گذاری

می‌توان ارزش را ناشی از مشارکت عوامل مختلف در اثر هنری نیز در نظر گرفت؛ مانند آنکه در جایی ارزش هنری برابند تمام عناصر هنری در یک اثر هنری است؛ مثل موسیقی، رنگ، نور، ضرباهنگ، داستان و غیر اینها (لویس، ۱۹۴۶، ص ۳۹۷ و ۴۳۳). برای مثال، در یک فیلم سینمایی، هریک از این عناصر به‌تنهایی ارزش گذاری نمی‌شوند و هدفی بیرون از خود، یعنی بالا رفتن کیفیت هنری فیلم را دنبال می‌کنند. عناصر در کنار هم ارزش می‌یابند و مجموع مشارکت آنها با یکدیگر است که فیلم سینمایی را ارزشمند می‌کند؛ یعنی آن چیزی که هر کدام از عناصر با آن ارزش گذاری می‌شوند، همان برابند مجموع عناصر است.

۳-۱-۱. وحدت و کثرت در ارزش گذاری

یکی از مطالب دیگری که در ارزش گذاری مد نظر است، «وحدت داشتن» است؛ یعنی ارزش واحد، بدون لحاظ و ترکیب ویژگی‌های دیگر. این در مقابل «کثرت داشتن» قرار دارد که به‌معنای متعدد بودن و مشارکت چند ارزش در به دست آمدن ارزش نهایی اثر است.

یا مثلاً، «خاص بودن» که به‌معنای ارزش خاص آثار هنری است، در آثار دیگر یافت نمی‌شود. این در مقابل «عام بودن» قرار دارد که به‌معنای ارزشی است که در امور غیرهنری دیگر هم یافت می‌شود. همچنین «مشترک بودن» که به‌معنای ارزشی است که مشترک در تمام هنرهاست؛ یعنی اینکه میان تمام رشته‌های هنری می‌توان آن را یافت. در مقابل، «غیر مشترک بودن» است که به‌معنای مخصوص برخی یا یکی از رشته‌های هنری بودن است (استکر، ۲۰۱۰، ص ۲۲۲).

همه ویژگی‌های بیان شده را می‌توان در دو دیدگاه خلاصه کرد: الف) ذات‌گرایی (Essentialism)؛ ب) ضد ذات‌گرایی (Anti-Essentialism).

۲. ذات‌گرایی

بنا بر «ذات‌گرایی»، ارزش هنری یک نوع ارزش منفرد و درونی است؛ یعنی ترکیبی از ارزش‌ها و ویژگی‌های متعدد نیست و خاص آثار هنری است؛ یعنی هیچ چیز دیگری غیر از آثار هنری واجد آن نیست. بر این اساس، ارزش هنری میان همه آثار هنری که به‌منزله هنر ارزش گذاری شده‌اند، مشترک است، نه بعضی از آنها، و به‌طور درونی ارزشمند است، نه به خاطر چیزی در بیرون اثر هنری. در نتیجه، چون «ارزش هنری» یک وصف ذاتی و درونی در اثر هنری است، می‌توان ارزش هنری را به نحو پیشینی و بیرونی (آبجکتیو) تشخیص داد و حتماً نیاز به شخصی که آن را احساس کند وجود ندارد. حتی اگر درک‌کننده‌ای هم نباشد، می‌توان این ارزش را در نظر گرفت (احمدی افرمجان و رحمانیان، ۱۳۹۵).

همچنین از آن جهت که ویژگی‌های زیبایی‌شناسانه‌ای که در تجربه هنری ادراک می‌شوند، منحصر به فرد هستند، آثار هنری از جهت مصنوع بودن، با دیگر پدیده‌ها تفاوت دارند و ارزش بخصوصی بر آنها صدق می‌کند که بر دیگر مصنوعات قابل صدق نیست (هلیپین، ۱۹۹۳، ص ۱۵۶)؛ مانند لذت دیدار دوستان یا لذت یک گفت‌وگوی دوستانه که با هیچ چیز دیگری غیر از خود آنها قابل جایگزین نیست. بدین‌سان نگاه ذات‌گرایانه به ارزش هنری با نسبیت در ارزش هنری سازگار نبوده، ارزش را غیر نسبی در نظر می‌گیرد.

۳. ضد ذات‌گرایی

در مقابل، «ضد ذات‌گرایی» معتقد است: ارزش هنری تنها در مواجهه مخاطب شکل می‌گیرد و عبارت است از: اوصاف ارزشمند متکثری که ممکن است خاص هنر باشد و ممکن است در بیرون از ساحت هنر نیز صدق کند. همچنین ممکن است برخی ارزش‌های هنری تنها در برخی صورت‌های هنری یافت شوند و در همه آثار یافت نشوند. در نهایت، رابطه میان ارزش هنری با خود آثار یک رابطه ابزاری است و تنها در ارتباط با بیرون از خود فهم می‌شود. نتیجه این نگاه آن است که فهم پیشینی ارزش هنری امکان‌پذیر نیست و تأمل کردن تنها در مفهوم هنر و زیبایی نمی‌تواند در فهم ارزش هنری یاری رساند، بلکه مواجهه درک‌کننده شعورمند با اثر هنری نیاز است تا ارزش هنری کشف شود (هلیپین، ۱۹۹۳، ص ۱۵۶).

با توجه به موارد مذکور، در نگاه ضد ذات‌گرایانه می‌توان گفت: این دیدگاه با نسبیت در ارزش هنری سازگارتر است. البته از مسائل مهم دیگری که معمولاً بین گفت‌وگوهای اندیشمندان در این باره مطرح می‌شود، رابطه بین ارزش معرفت‌شناسانه و ارزش هنری است.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا ارزش هنری به نحو کاملاً مجزا از ارزش معرفت‌شناسانه فهمیده می‌شود و آنچه مهم است همان احساس و لذت حاصل از مواجهه با اثر هنری است؟ یا آنکه جنبه‌های معرفت‌شناختی اثر هنری در بالا رفتن ارزش هنری نقش کلیدی دارند؟

همان‌گونه که درک ویژگی‌های هنری موجب لذت می‌شود، درک مفاهیم شناختی نیز لذت مخصوص به خود را در مدرک پدید می‌آورد و شاید به‌سختی بتوان بین لذت هنری و لذت شناخت‌شناسانه یک اثر، تمایز برقرار کرد. به این شکل، یک اثر هنری ممتاز اثری است که غیر از جنبه‌های زیبایی‌شناسانه، همچنان از حیث شناختی نیز لذت‌آفرین باشد (گودمن، ۱۹۶۸، ص ۲۵۶).

مسئله دیگری که در ارزش‌گذاری اثر هنری مد نظر واقع شده، رابطه ارزش هنری و ارزش اخلاقی است؛ یعنی آیا ارزشمندی اخلاقی یک اثر هنری به بالا رفتن ارزش هنری اثر کمک می‌کند؟ یا اینکه جنبه‌های هنری یک اثر از جنبه‌های اخلاقی آن کاملاً مجزا است و هیچ ارتباط وثیقی بین آنها مشاهده نمی‌شود؟

برای مثال - همان‌گونه که اشاره شد - افلاطون و ارسطو بین ارزش هنری و اخلاق رابطه‌ای جدی در نظر می‌گیرند. در مقابل، فیلسوف آلمانی، ایمانوئل کانت در تعریف خود از «زیبایی هنری» با عنوان «زیبایی غیرغایت‌مندانه» هرچه را غیرزیبایی محسوس است از ارزش‌گذاری هنری به دور می‌داند و حتی جنبه‌های اخلاقی را از ارزش‌گذاری خارج می‌شمارد.

تمام موارد مذکور در بحث ارزش هنری، ما را بر آن می‌دارد به دنبال پاسخ سؤالاتی اساسی از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی باشیم تا بتوانیم نسبیّت یا عدم نسبیّت ارزش هنری را از نگاه ایشان مشخص کنیم. برای تبیین بهتر این مطلب، باید به چند سؤال مهم در ارزش هنری از نگاه ایشان پاسخ دهیم:

ارزش هنری چیست؟ انواع روابط ارزشی در هنر چگونه است؟ رابطه ویژگی‌های ارزشمند آثار هنری با خود آثار رابطه‌ای درونی است یا ابزاری؟ ارزش هنری در خود موضوعات هنری است یا در تجربه شخصی که با آنها مواجه می‌شود؟ ارزش هنری مختص خود آثار است یا در غیر هنر نیز یافت می‌شود؟

۴. هنر از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی

آیت‌الله مصباح یزدی از معدود اندیشمندان معاصر است که در کنار تسلط بر مبانی عقلی و دانش‌های نقلی اسلامی، با مکاتب فلسفی جدید و غربی نیز مواجهه محققانه‌ای داشته و ناظر به شبهات و سؤالات فلسفه غربی نظریه‌پردازی کرده است.

تلاش‌های ایشان منجر به نظریه‌پردازی‌هایی در حوزه‌های گوناگون شده است. ایشان اگرچه از اندیشه‌های صدرالمآلهین بهره برده، اما در آنها متوقف نشده و در برداشتن قدم‌های نو سعی بسیار کرده است. همین تلاش‌ها منتهی به خلق نوآوری‌هایی در علوم انسانی اسلامی نیز شده است.

این نوشتار بنا دارد تا نظر ایشان را در باب ارزش هنری که از مسائل مهم و کاربردی فلسفه هنر امروز است، بیان نماید.

۱-۴. تعریف «هنر»

ابتدا بجاست تا به تعریف «هنر» از نگاه این اندیشمند اسلامی اشاره کنیم. ایشان معتقد است: «هنر مهارت و فنی است که برای ارضای حس زیباخواهی انسان به کار گرفته شود و در نهایت، به احساس خوشایندی و لذت از درک زیبایی منجر شود» (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۴).

از نگاه ایشان در فارسی واژه «هنر» معنای عامی دارد که تقریباً به معنای «مهارت» است و درباره حرفه‌ها و صنایع به کار برده می‌شود.

اگر به روح این معنا نظر کنیم درمی‌یابیم که مهارت این است که فاعل دارای اراده، حرکاتی منظم و هدفدار را در نظر گرفته، تلاش کند آن را با سرعت، دقت و کمال بیشتر در کمترین زمان انجام دهد و بهترین نتیجه را بگیرد و به این ترتیب، توانایی و ملکه آن را پیدا کند (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۲).

به اعتقاد ایشان «هنر به معنای مهارت»، دو کاربرد شبیه مصدر و اسم مصدر دارد. معنای مصدری مهارت، خود واجد دو عنصر اصلی است که همان «شناخت» و «توانایی» است (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۳). شناخت با آموزش دادن حاصل می‌شود، ولی توانایی غالباً از راه تمرین و عمل به دست می‌آید (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۲). بدین سان در تعریف ایشان از «هنر به معنای مهارت» دو وجه اساسی نمایان است:

اولین ویژگی تعریف ایشان توجه به جنبه عملی هنر است که هنر را فن و مهارت می‌شمارد، به شکلی که ملکه و توانایی هنرمند در انجام یک عمل هنری مد نظر قرار می‌گیرد.

دومین ویژگی از مهارت در ایجاد لذت زیبایی‌شناختی است که تنها مهارت‌هایی که نیازهای زیباشناختی انسان را تأمین می‌کند، به نام «هنرهای زیبا» نامیده می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۴).

۵. چیستی زیبایی

در زبان فارسی «زیبا» صفت فاعلی و صفت مشبّهه است و از واژه «زیب» گرفته شده و به معنای زینت، نیکو، خوب، حسن، ملاحظت، لطافت و خوشگل است و در برابر زشت و بدگل به کار می‌رود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۳۰۶۲-۱۳۰۶۰). فارغ از معنای لغوی، «زیبایی» در سنت فیلسوفان متقدم اسلامی به تعریف‌ناپذیر بودن زیبایی اشاره دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۵؛ ۱۳۸۲، ص ۷). همچنین از نظر فلاسفه معاصر اسلامی، این کار دشوار و دور از دسترس معرفی شده است (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۹۷). حتی برخی فلاسفه غربی هم آن را تعریف‌ناپذیر دانسته‌اند (آوئر، ۱۳۶۳، ص ۳). با توجه به این مسئله تلاش شده است تا به وسیله نتایج ادراک زیبایی یا ویژگی‌های مشترک اشیای زیبا - به جای حد و رسم منطقی - به شناسایی زیبایی اشاره شود.

آیت‌الله مصباح یزدی نیز همچون فلاسفه دیگر معتقد است: زیبایی تعریف حدی ندارد، و در جهت شناخت زیبایی کوشیده است تا تعریف را به نتیجه درک زیبایی مقید کند. بر اساس عقیده ایشان، «می‌توانیم زیبایی را به این صورت تعریف کنیم: زیبایی وصفی است در موجودات که درک آن موجب لذت برای درک‌کننده باشد» (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۵). ایشان همچنین می‌فرماید: «زیبایی آن است که چیزی به گونه‌ای باشد یا کاری به گونه‌ای تحقق یابد که بر اثر ارتباط با آن، اعجاب و لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگری پدید آید» (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۵)؛ یعنی کاربرد خاص زیبایی درباره چیزها یا رفتارهایی است که شخص از «درک» آنها لذت می‌برد. بین «زیبایی» و «لذت» پیوندی قوی برقرار است. این تعریف از «زیبایی» که معنای عام زیبایی را مشخص می‌کند، شامل هر چیزی می‌شود که ایجاد لذت کند. بر این اساس، حتی خوشمزه بودن یک غذا نیز به نحوی زیبا تفسیر می‌شود. اما درباره ارزش هنری، لذت حاصل از ادراک یک شیء را باید به لذت زیبایی‌شناسانه تخصیص داد تا تنها شامل آثار هنری شود، یا آنکه مفهوم زیبایی هنری را از زیبایی به معنای عام مجزا دانست تا تنها بر آثار هنری صدق کند. به هر روی، از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، هنر با زیبایی و لذت حاصل از درک زیبایی رابطه‌ای مستقیم دارد. این تعریف تا حد زیادی ما را به موضوع زیبایی نزدیک می‌کند.

۶. قلمرو زیبایی و هنر

آیت‌الله مصباح یزدی از فلاسفه مکتب صدرایی است و وجود را اصیل و منشأ همه صفات اشیا می‌داند. بدین‌رویی ایشان زیبایی را نیز از سنخ وجود دانسته، معتقد است: حتی اگر ماهیت را هم زیبا بدانیم، بالعرض، وجود به زیبایی متصف می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۷).

در باب ادراک لذت، ایشان معتقد است: اگر لذت را عبارت از درک ملایمت وجودی شیء با نفس درک‌کننده آن بدانیم، بازگشت ملایمت به ذات مدرک، درواقع به میزان مطابقت آن با کمال وجودی مدرک است (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۴).

با کنار هم قرار دادن این نظرات، می‌توان نتیجه گرفت: حقیقت زیبایی همان کمال وجود است، از این نظر که ملایمت آن با ذات مدرک لحاظ شود؛ یعنی جمال، همان کمال مدرک یا کمال درک‌شدنی و لذت‌بخش برای مدرک است.

بر اساس خوانش صدرایی آیت‌الله مصباح یزدی، چنین استدلال می‌شود:

۱. تمام اشیا - به‌هر حال - بهره‌ای از وجود دارند.

۲. وجود کمال است.

۳. کمال ملائم با نفس مدرک است.

۴. لذت، حاصل درک کمال ملائم با نفس، برای مدرک است.

۵. زیبایی چیزی است که از درک آن لذت حاصل شود.

۶. پس زیبایی کمال و از سنخ وجود است.

۷. در نتیجه، تمام اشیا به نحوی از زیبایی برخوردارند (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۱).

بنا بر دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، اگر بین زیبایی و وجود رابطه‌ای مستقیم برقرار باشد، پس هر وجودی زیباست و حتی امر بسیط هم می‌تواند زیبا باشد، از آن جهت که با ادراک‌کننده تناسب دارد و نسبت به او کمال محسوب می‌شود و لذت‌بخش است.

زیبایی را می‌توان از مبصرات به همه محسوسات، متخیلات، معقولات و امور ماورای مادی توسعه داد. در این صورت، کاربرد عام زیبایی حاصل می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۶).

از مطالب گفته‌شده، می‌توان نتیجه گرفت: هنر تولید و ایجاد اثر زیبا به‌وسیله مهارت است و زیبایی مساوق وجود است. پس صفت هنری بودن، می‌تواند تمام موجودات را دربر بگیرد؛ یعنی گستره هنر به اندازه تمام موجودات - چه مصنوع و چه طبیعی - خواهد بود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۷).

همچنین ارزش هنری، هم درباره اشیا مصنوع انسانی مطرح می‌شود و هم طبیعی.

البته ملاک اطلاق مهارت نیز در نظر گرفته می‌شود و هنر به منشأ درونی ایجاد زیبایی از هر فاعل ذی‌شعور و

نیز اثر و نتیجه آن منتسب می‌شود.

از آن نظر که فاعل همه موجودات خدای متعال است، او هنرمند، و عالم هستی اثر هنری الهی دانسته می‌شود. باین حال، طبق دیدگاه رایج بین اندیشمندان حوزه هنر، قلمرو هنر تنها در مصنوعات انسانی خلاصه می‌شود و برای اشیا طبیعی ارزش هنری در نظر گرفته نشده است و خداوند هنرمند دانسته نمی‌شود.

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، ارزش هنری رابطه‌ای مستقیم با ایجاد لذت زیبایی‌شناختی در مخاطب دارد. پس زیبایی و لذت حاصل از آن، هر دو از عناصر اصلی در ارزش هنری محسوب می‌شوند.

۷. رابطه کمال و ارزش هنری

بنا بر دستگاه فلسفی صدرایی، مراتب کمالی اشیا به مرتبه وجودی آنها بازگشت دارد و زیبایی نیز چیزی غیر از تجلی کمالی وجودی اشیا نیست. پس زیبایی با کمال رابطه‌ای مستقیم دارد (صدرالمآلهین، ۱۳۸۷، ص ۳۲).

همان‌گونه که گذشت، زیبایی در یک پدیده، به منشأیت آن برای اعجاب و لذت بازمی‌گردد و لذت همان ادراک ملائم با نفس است که خود به کمال بازمی‌گردد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹).

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: بنا بر دیدگاه هستی‌شناختی در فلسفه صدرایی، ممکن است موجودی دارای ابعاد گوناگون باشد و بین کمالات ابعادش تراحم وجود داشته باشد و کمال یک بعد، متوقف بر کاستی کمالات بعد دیگر باشد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۴). در اینجا، نسبت دادن کمال به آن موجود، نسبی می‌شود و بر این اساس، ارزشی هم که به هنر ربط داده می‌شود، تفاوت می‌کند.

انسان نیز از آن نظر که موجودی ذومراتب است، می‌تواند از مراتب و مظاهر مختلف زیبایی لذت ببرد و از منافع آن در امور گوناگون زندگی بهره‌مند شود.

اما چون انسان کمالی غایی دارد، مادام که بهره‌مندی از زیبایی در هر مرحله با کمال بالاتر تعارض نداشته باشد و مانع ارتقای انسان به مراتب بالاتر نشود، این زیبایی برای او مفید است. تعیین این حدود کمالی انسان بر عهده وحی و عقل متصل به وحی است تا به کاوش بپردازد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۸).

از اینجاست که رابطه دستگاه ارزش‌گذاری هنری با معارف اسلامی روشن می‌شود؛ زیرا تنها وحی است که می‌تواند مراتب و غایات وجودی انسان را به‌درستی مشخص کرده، منبعی برای ارزش‌گذاری هنری در جهت کمال انسانی باشد.

۸. نسبیت در ارزش هنری

همان‌گونه که گذشت، چون در تعریف «زیبایی»، لذت یکی از نشانه‌های ادراک زیبایی در نظر گرفته شده و تنها ادراک ملائمت با نفس یک شیء است که موجب لذت می‌شود، شاید به نظر برسد که در صدق زیبایی، حتماً وجود مدرک لازم است و زیبایی امری ذهنی قلمداد شود.

در پاسخ به این سؤال، با توجه به مبانی فلسفی صدرایی که اصالت را از آن وجود می‌داند و تمام خواص و ویژگی‌های وجود را خارجی و حقیقی می‌داند، باید گفت: زیبایی مساوق با وجود و امری خارجی است و شرط وجود مدرک در آن موضوعیت ندارد.

همان‌گونه که آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید: «نسبیت معرفت‌شناختی، به‌معنای ذهنی‌شدن صرف زیبایی را قبول نداریم» (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۲۵). در نتیجه، مطابق نظر ایشان، می‌توان گفت: اگر چیزی را زیبا می‌دانیم، به این معناست که آن شیء ویژگی‌های وجودی خاصی دارد که به‌موجب آنها، شأنیت دارد که برای مدرکی که آن را درک کند، زیبا به نظر برسد، هرچند مدرک بالفعل موجود نباشد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۳)؛ یعنی هر جا جمالی هست، پای کمالی در میان است و اگر در ماده‌ای صورتی زیبا ایجاد می‌شود، درواقع کمالی در آن پدید آمده است.

گرچه هر کمالی برای هر کسی مطلوب نیست - چنان که کمال گرگ برای گوسفند مطلوب نیست - اما کمال، صرف‌نظر از اینکه آن را با چه موجودی بسنجیم، از آن نظر که مساوق وجود است، با وجود تالئم دارد و در نتیجه، بالذات شأنیت این را دارد که مطلوب واقع شود و در صورت ادراک، باعث خوشی و لذت در مخاطب گردد.

ممکن است کمال موجودی برای موجود دیگر مطلوب نباشد یا کمال مرتبه‌ای از آن موجود برای خودش مطلوب نباشد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۳). این امر از آن نظر است که با وجود خاص مدرک یا مرتبه خاصی از وجودش تلائم ندارد و درواقع، نامطلوب بودن به محدودیت وجود مدرک یا تزامم ابعاد وجودی او بازمی‌گردد، نه به جهت شأنیت خود کمال.

در هر صورت، کمال به نحو مطلق، مطلوب بالذات است (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۸) و ملاک ارزش نیز مطلوبیت است. در نتیجه، هر هنری از آن نظر که درجه‌ای از کمال را ایجاد می‌کند، ارزشی خاص را می‌آفریند؛ اما همان گونه که گذشت، چون در اینجا مدرک زیبایی و هنر را انسان در نظر گرفتیم، درجات کمال را نیز با درجات کمالی که برای انسان حاصل می‌کند، می‌سنجیم.

به این شکل، با تکیه بر دیدگاه انسان‌شناختی در فلسفه صدرایی، امری که در درجه پایین‌تری از مراتب انسان، کمال محسوب می‌شود و ارزش مثبت دارد، می‌تواند به علت ناسازگاری با درجات بالاتر انسانی، ارزشی منفی داشته باشد. از سوی دیگر، از آن جهت که تمام فعلیت هر شیء با صورت اخیر آن سنجیده می‌شود، باید کمال هنری را نیز با صورت انسانی که صورت متأخر و فعلیت تام انسان است، تطبیق داد. در این صورت، می‌توان برای ارزش هنری بر اساس هستی‌شناسی خاص انسان، نسبیتی هستی‌شناختی در نظر گرفت؛ همان گونه که آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید: نسبیت هستی‌شناختی را که نشان از ذومراتب بودن انسان و تناسب زیبایی با هر یک از این مراتب است، قبول داریم (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۵).

به بیان دیگر، بر اساس فلسفه اسلامی، عالم ماده عالم تزامم‌هاست و ارزش هنری باید در نسبت با مراتب مختلف سنجیده شود. اگر زیبایی مادی در نسبت با زیبایی مرتبه بالاتر لحاظ شده و با آن در تزامم باشد؛ یعنی آن زیبایی مادی در درجه پایین‌تری از ارزش قرار دارد و در نتیجه، زیبایی اثر هنری نیز نسبیت‌پذیر خواهد بود. به عبارت دیگر، هر اثر هنری را باید با مراتب مختلف انسانی بسنجیم و همیشه بالاترین مراتب انسانی را برای ارزش‌گذاری انتخاب کنیم؛ مثلاً، ممکن است یک اثر هنری از نظر شکل، دارای تناسب و هماهنگی و ترکیب‌بندی باشد و حتی منجر به لذت بصری در سطح مرتبه حیوانی نیز بشود، اما از آن نظر که کمال مراتب عالی وجود انسان را تأمین نمی‌کند، به لحاظ ارزش هنری منفی در نظر گرفته شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۳).

این یعنی همیشه ارزش هنری اصیل باید بالارزش کمالی انسان رابطه مستقیم داشته باشد، اگرچه نگاه رایج این است که می‌تواند رابطه معکوس داشته باشد و هیچ ربطی بین کمال انسانی و ارزش هنری متصور نیست. تفکر رایج این است که حوزه ارزش هنری جدای از حوزه ارزش اخلاقی و کمالی انسان است. پس ارزش هنری یک پدیده را می‌توان نسبت به مرتبه مادی یا حیوانی انسان تعیین کرد که ممکن است از ارزش بالایی نیز برخوردار شود، درحالی که حقیقتاً نسبت به کمال غایی انسانی، سخیف و پست باشد.

اما آیت‌الله مصباح یزدی چون رابطه‌ای مستقیم بین زیبایی، هنر و کمال حقیقی برقرار می‌داند، معتقد است: باید ارزش هنری منطبق با ارزش کمالی و وجودی انسانی باشد و در غیر این صورت، این ارزش حقیقی نبوده، وهمی دانسته می‌شود.

۹. رابطه لذت و ارزش هنری

از اینجا بحث لذت کاذب و هنر انحرافی رخ می‌نماید. آیت‌الله مصباح یزدی در تحلیل این امر، لذت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۹.۱. لذات خیالی

این لذات بر اثر تکرار و عادت به امور غیرحقیقی، توسط مدرک ادراک می‌شوند. چنین لذت‌هایی نشانی از کمال انسانی نخواهند بود. برای مثال، لذتی که معتاد در لحظه استفاده از مواد مخدر تجربه می‌کند، تنها به لحاظ مرتبه حسی و حیوانی انسان لذت دارد و صرفاً نشان‌دهنده کمال در همان مرتبه حسی و حیوانی خواهد بود.

۹.۲. لذات فطری

این لذات از شئون فطری وجود مدرک برمی‌خیزند و از کمالات موجود نشئت می‌گیرند (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۳۹).

۱۰. زیبایی به مثابه منشأ لذت

همان‌گونه که اشاره شد، از نظر آیت‌الله مصباح یزدی، زیبایی سبب پیدایش اعجاب و لذت برای درک‌کننده خود می‌شود. لذت ادراک شیء ملائم با نفس است. اما ادراک انسان دارای مراتب گوناگونی، از جمله حسی، وهمی، خیالی و عقلی است. ممکن است تنها توهّم ملائمت چیزی با انسان برای ایجاد لذت کافی باشد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۴۰). برای مثال، دیدن صحنه‌های خشونت و درگیری ممکن است برای کسی باعث لذت شود. این لذت وهمی محسوب می‌شود؛ اما چون با کمال انسانی نسبت حقیقی ندارد، می‌توان آن را «لذت غیراصیل» نامید. بر این اساس، گونه‌هایی از زیبایی، در نسبت با مرتبه کمالی انسان، غیراصیل به‌شمار می‌روند (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۴۰).

۱۱. اصالت در هنر و لذت

هنر که زیبایی و درک لذت زیبایی‌شناسانه است، به «هنر اصیل» و «هنر غیراصیل» تقسیم می‌شود. ارزش هنری نیز بر اساس میزان انطباق یا عدم انطباق اثر هنری با زیبایی حقیقی یا وهمی، به ارزش حقیقی و ارزش مجازی دسته‌بندی می‌شود. بر همین مبنا، آثار هنری رایج در جهان امروز که از زیبایی‌های اصیل برنخاسته‌اند، چیزی غیر از توهّم هنری نیستند و ارزش اصیل هنری ندارند؛ مثلاً انسان ذاتاً از خشونت لذت نمی‌برد، اما زمانی که در معرض صحنه‌های بسیار خشونت‌بار در فیلم‌ها یا بازی‌های رایانه‌ای قرار می‌گیرد، با تکرار این صحنه‌ها، آهسته‌آهسته لذت‌های انحرافی و غیراصیل برای او حاصل می‌شود. در این حالت، جای لذت فطری اصیل با لذت غیر اصیل نزد او عوض می‌شود. این تغییر موجب می‌گردد لذتی که او را به کمال حقیقی می‌رساند، در پشت غبارهای عادت و حیوانیت پنهان بماند. از سوی دیگر، چون زیبایی درک لذت، و لذت همان درک ملائمت با نفس است، بنابراین، میزان درک، نحوه درک و شاکله مدرک در میزان لذتی که از آن حاصل می‌شود، تأثیر دارد.

برای مثال، کسی که از نظر درجات وجودی از مرتبه حیوانی خود بالاتر نرفته باشد، طبیعتاً زیبایی قابل درک برای او محدود به همان مرتبه است و هیچ‌گاه زیبایی‌های مراتب بالاتر را درک نمی‌کند. همچنین ممکن است کسی ظرفیت درک زیبایی اصیل و حقیقی را داشته باشد، ولی هنگام مواجهه با یک اثر هنری، در اثر کم‌توجهی یا مزاحمت ادراکات دیگر، زیبایی حقیقی را درک نکند.

بر این اساس، می‌توان گفت: ادراک زیبایی در افراد مختلف با توجه به مرتبه وجودی‌شان و نوع عادات و سبک زندگی‌شان، متفاوت و نسبی است.

۱۲. لذت اصیل و غایی

به اعتقاد آیت‌الله مصباح یزدی، چون زیبایی مساوق با کمال وجودی واقعی است، پس تنها کمال واقعی سبب لذت واقعی و فطری می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۴۱).

هنگام تراحم میان لذات مختلف و مراتب متفاوت، باید به هماهنگی لذت با بالاترین ساحت وجودی انسان توجه شود. برای نمونه، در مواردی که لذتی ناظر به بعد حسی وجود آدمی با کمال روحی او در تضاد قرار می‌گیرد، با نظر به اینکه اساساً بدن انسان ابزاری برای تکامل روح اوست، لذت روحی ارزش بالاتری می‌یابد.

۱۳. نسبیت و معیار ثابت در ارزش هنری

آیت‌الله مصباح یزدی نسبیت در درک زیبایی را که منجر به نسبیت در ارزش‌گذاری هنری است، از سمت مخاطب اثر هنری می‌پذیرد؛ اما این ادراک را وهمی و غیراصیل می‌داند و معتقد است: می‌توان برای ارزش هنری معیار ثابت و غیرنسبی به دست آورد؛ زیرا در مواردی که اثر هنری بر اساس زیبایی‌های فطری و اصیل و کمال غایی انسانی لحاظ شود، ارزش مشخص و غیرنسبی خواهد داشت.

۱۴. رابطه قالب و محتوا با ارزش هنری

هر اثر هنری از یک قالب و یک محتوا برخوردار است. به عبارت بهتر، هر پدیده هنری مفهومی را در قالبی زیبا به مخاطب عرضه می‌کند و هر کدام از محتوا و قالب می‌توانند تأثیرات متفاوتی بر مخاطب داشته باشند، به گونه‌ای که انسان‌ها می‌توانند این دو جنبه را به تنهایی بررسی کنند و برای هر کدام درجه‌ای از ارزشمندی در نظر بگیرند. بنابراین ارزش یک پدیده هنری برابندی از ارزش‌های قالب و محتوای آن اثر هنری است.

اگرچه ارزش‌گذاری قالب یک اثر هنری که در حیطه ماده و عالم محسوسات اتفاق می‌افتد با توجه به عناصری مانند تناسب، تقارن، تعادل و نظم صورت می‌گیرد، اما معیار ارزش‌گذاری همین عناصر و لذت حاصل از آنها، متناسب با مراتب وجودی انسانی تنظیم می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۵۱). در اینجا، یک ارزش‌گذاری برای خود قالب داریم که در مقایسه با عناصری که تشدیدکننده زیبایی محسوس هستند، مشخص می‌شود؛ اما در نگاه کلی‌تر، وقتی این قالب با مرتبه متکامل انسانی سنجیده می‌شود، ارزش انسانی آن مشخص می‌گردد.

در ارزش‌گذاری محتوایی، ساحت‌هایی که ملاک ارزش‌گذاری هستند، بیشتر جنبه‌های تعقلی، اخلاقی و حقوقی اثر هستند که با مرتبه متکامل انسانی سنجیده می‌شوند.

آیت‌الله مصباح یزدی درباره نقش قالب (فرم) و محتوا در ارزش هنری، حالت‌های گوناگونی را برمی‌شمرد:

۱. حالتی که قالب و محتوا هر دو نسبت به هم مطلوب باشند.

۲. حالتی که قالب مطلوب بوده، ولی محتوا نادرست باشد.

۳. حالتی که قالب نامطلوب، ولی محتوا درست باشد.

۴. حالتی که قالب و محتوا هر دو نسبت به هم نادرست باشند.

۵. حالتی که قالب و محتوا نسبت به هم متناسب، ولی نسبت به مخاطب غیرمناسب باشند (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۵۱).

به اعتقاد آیت‌الله مصباح یزدی، ممکن است صورتی یا قالبی بدون در نظر گرفتن رابطه‌اش با محتوای خاص، مطلوب باشد، اما محتوای غیرمناسبی که در آن قرار می‌گیرد، موجب کم شدن ارزش نهایی اثر هنری شود. همچنین ممکن است محتوایی خوب با قالبی غیرمناسب آن محتوا همراه شود که این نیز ارزش منفی دارد و در نتیجه ارزش نهایی اثر کم می‌شود.

به این شکل، تنها حالتی که در آن برآیند ارزش اثر هنری مثبت می‌شود، حالتی است که محتوای مناسب در قالبی مناسب آن محتوا و مناسب در نسبت با بالاترین سطح کمالی مخاطب عرضه شود. این حالت را معارف دینی هم تأیید می‌کند؛ یعنی در اثر هنری، باید قالب و محتوا هر دو نسبت به هم مناسب و همچنین مورد تأیید دین باشند؛ مثلاً، قرائت قرآن با آهنگ‌ها و الحان مناسب مجالس گناه، از نظر دین نفی شده است (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۲۵۱).

پس بنا بر مطالبی که ذکر شد، ارزش نهایی اثر هنری برآیند ارزش قالب و محتواست. قالب در هر حالت خود، در نسبت با کمال انسانی نیز لحاظ می‌شود و ارزش محتوا نیز در نسبت با مرتبه متکامل انسانی در نظر گرفته می‌شود. طبیعی است که ارزش حاصل شده ممکن است، هم از نظر قالب و محتوا مثبت یا هم از نظر قالب و محتوا منفی یا مثبت و منفی به نحو متفاوت باشد؛ یعنی - مثلاً - در قالب مثبت و در محتوا منفی باشد.

پس اثر هنری وقتی بیشترین ارزش را خواهد داشت که از جنبه قالب و جنبه محتوا، مثبت‌ترین حالت ممکن را نسبت به هم و نسبت به ساختار انسانی داشته باشد. با این وجود، اگر اثر هنری را تلفیقی از صورت و ماده، با قالب و محتوا بدانیم، میان هنر و ارزش، نسبتی برقرار می‌شود که در ساحت‌های گوناگون ارزش‌شناختی قابل تأمل و ارزیابی است.

بر این اساس، تأثیر قالب و محتوا در اثر هنری، از آن نظر که باید بین این دو تناسب زیبایی‌شناختی برقرار باشد، غیر نسبی و معیارمند است. اما همین رابطه ممکن است به لذتی وهمی بینجامد که لذتی غیراصیل خواهد بود و در تضاد با کمال حقیقی انسانی است؛ یعنی زیبایی قالب می‌تواند برای یک مخاطب، لذت وهمی ایجاد کند و موجب ارزشمندی اثر هنری در نگاه او شود، ولی در نگاهی کلان‌تر و با لحاظ کمال حقیقی انسانی و ارزش هنری حقیقی، در سطح پایینی باشد.

در ارزش‌گذاری می‌توان تأثیر قالب را در دو ساحت بررسی کرد:

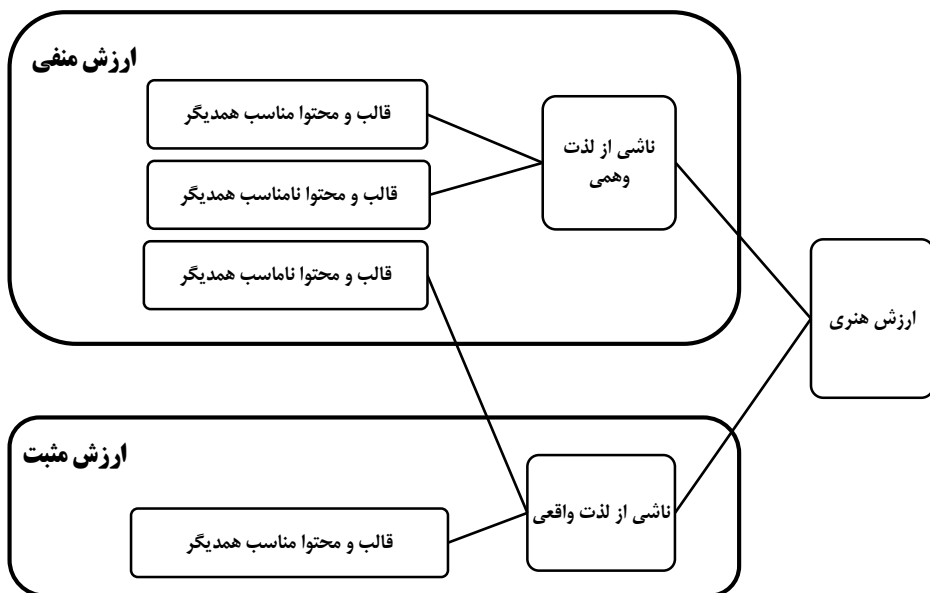
۱. ساحت جزئی که در هر صورت، تناسب قالب با محتوا در آن ارزش ایجاد می‌کند.
 ۲. ساحتی کلان که تناسب برابند قالب و محتوا را در جهت کمال حقیقی انسانی لحاظ می‌کند که در صورت عدم تطابق با کمال حقیقی انسانی، به عنصری ضد ارزش در اثر هنری تبدیل می‌شود.
- برای مثال، اگر اثر هنری محتوای پلیدی را با قالبی تأثیرگذار در مرتبه حیوانی و حسی منتقل کند، منجر به انحراف انسان از کمال حقیقی می‌شود؛ یعنی زیبایی وهمی این قالب در کم شدن ارزش نهایی اثر هنری به کار گرفته شده است. درنهایت، اثر هنری را مطابق دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی می‌توان در چهار مرتبه اصلی ارزش‌گذاری کرد که البته مابین این درجات می‌توان انواع دیگری از درجات نیز لحاظ نمود:

بالترین درجه: اثری که باعث لذت واقعی هنری شده و قالب و محتوا در آن کاملاً مناسب نیز هستند.

درجه دوم: اثری که باعث لذت واقعی هنری شده، ولی قالب و محتوا باهم متناسب نیستند.

درجه سوم: اثری که باعث لذت وهمی شده و قالب و محتوا متناسب نیستند.

پایین‌ترین درجه: اثری که باعث لذت وهمی شده و قالب و محتوا کاملاً متناسب هستند.



نتیجه‌گیری

بر اساس مبنای فلاسفه صدرایی، تمام اشیا چون بهره‌ای از وجود دارند و وجود کمال است و کمال ملائم با نفس است، پس ادراک زیبایی که نوعی کمال وجودی است، منجر به لذت نفسانی از نوع زیبایی‌شناختی می‌شود. بنابراین هرچه ادراک کمال وجودی بیشتر باشد، لذت زیبایی نیز بیشتر خواهد بود.

بر اساس نظام صدراپی، تمام اشیا از آن نظر که وجودند، به نحوی از زیبایی برخوردارند؛ اما مراتب وجودی هر کدام از اشیا منجر به تجلی مرتبه‌ای خاص از زیبایی می‌شود که مساوق با مرتبه وجودی شیء است. از سوی دیگر، چون فاعل شناسایی زیبایی در موضوع بحث ما انسان است، بنا بر مبانی انسان‌شناختی آیت‌الله مصباح یزدی، ملاک زیبایی با توجه به معیارهای انسانی و متناسب با دستگاه‌های ادراکی و مرتبه وجودی او، خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. زیبایی‌هایی که با توجه به هر مرحله و ساحت خاص انسان سنجیده می‌شوند و در زیبایی‌های محسوس و مادی مصداق دارند؛ مانند زیبایی یک تصویر شهوانی که برای مرحله حیوانی انسان کمال و زیبایی دانسته می‌شود. این زیبایی‌ها را می‌توان «زیبایی نسبی» نام نهاد.

۲. زیبایی‌هایی که با توجه به رشد و کمال روحی انسان سنجیده می‌شوند؛ مانند زیبایی یک صفت انسانی ارزشمند که در مقایسه با مرتبه متکامل انسان و با کمال نهایی او هم‌جهت‌اند. این زیبایی‌ها را می‌توان «زیبایی حقیقی» نام نهاد (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۳۳۹).

در نتیجه، چون موجود دارای مراتب مختلف، در نهایت، یک موجود است؛ یعنی دارای یک مرتبه اصلی است و کمال این مرتبه، مستلزم درجه خاصی برای کمالات مراتب پایین‌تر نیز هست، پس کمالات مراتب دیگر در صورتی برای آن موجود کمال مقدّمی محسوب می‌شوند که در جهت کمال حقیقی و اصیل آن موجود باشند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۶)؛ چنان‌که کمال درخت میوه به ثمردهی مناسب آن است و کمال شاخ و برگ آن باید با این مرتبه اصیل هماهنگ باشد تا کمال مقدّمی برای این درخت محسوب شود.

با توجه به این مطلب، می‌توان گفت: هر زیبایی که برای مرتبه وجودی بالاتر کمال محسوب می‌شود، حتماً برای مرتبه وجودی پایین‌تر خود نیز کمال و زیبایی دانسته می‌شود. ولی عکس آن صادق نیست؛ یعنی لزوماً هر زیبایی در مرتبه پایین‌تر، برای مرتبه بالاتر کمال و زیبایی شناخته نمی‌شود، بلکه در صورت هم‌جهت بودن با کمالات مرتبه بالاتر، کمال و زیبایی مرتبه بالاتر هم شناخته می‌شود.

با توجه به این تقسیم‌بندی، ممکن است یک تابلو نقاشی یا فیلم سینمایی یا موسیقی از زیبایی‌های بصری و سمعی متناسب مرتبه حیوانی انسان برخوردار باشد، ولی برای مرتبه روحی انسان بسیار زشت به نظر برسد.

آیت‌الله مصباح یزدی از چهار نوع نگاه به ارزش در هنر، نگاه «زیبایی‌گرایی» را برگزیده‌اند، البته زیبایی که باعث لذت اصیل و فطری شده و متناسب با کمال حقیقی انسان باشد، نه زیبایی که لذت وهمی را پدید می‌آورد.

ایشان معتقد است: نسبیت معرفت‌شناختی به معنای ذهنی‌شدن صرف زیبایی مقبول نیست؛ اما نسبیت هستی‌شناختی که نشان از ذومراتب بودن انسان و تناسب زیبایی با هر یک از این مراتب دارد، پذیرفتنی است (تاجیک، ۱۳۹۵، ص ۳۳۵).

البته چون تمام این مراتب در طول مرتبه نهایی و کمال غایی انسان است که همان پرورش روح انسانی است، پس هر زیبایی به دو نحو قابل سنجش است: یکی در تناسب با کمال نهایی و دیگری در تناسب با مرتبه‌ای که انسان در آن قرار دارد.

از نظر وجودشناختی، اگر هر وجودی را از آن نظر که از منبع فیض الهی و جمال مطلق تجلی پیدا کرده است در نظر بگیریم، می‌یابیم که اصل زیبایی نسبی نیست؛ زیرا به میزانی که از وجود بهره دارد، از زیبایی هم بهره‌مند است؛ یعنی حتی همان ظلم و شر و خشونت یا زشتی که در مقایسه با طبیعت فهمیده می‌شود، نشان زیبایی خلقت خداوند است. اما چون درک زیبایی در هنر، مستلزم حداقل شعور انسانی است، پس از جنبه معرفت‌شناختی، زیبایی باید به گونه‌ای باشد که به چنگ ادراک انسانی درآید.

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، نکات ذیل برداشت می‌شود:

- اوصاف ارزشی هنر، اگرچه مانند دیگر ارزش‌ها، منشأی غیر از مطلوبیت ندارند، اما این نوع مطلوبیت به علت یافت‌شدن زیبایی در اثر هنری خاص هنر است و اصول آن در میان همه آثاری که به‌منزله هنر ارزش‌گذاری شده، مشترک است.

- ملاک ارزش حقیقی در همه انواع هنر، در نهایت، سازگاری و ملائمت کمال آن قوه یا قوای خاص با مرتبه انسانی انسان است.

- می‌توان در هر نوعی از هنر، علی‌رغم وجود اصول عام هنری، برحسب اینکه در آن نوع، تناسب با کدام یک از قوای انسانی امکان‌پذیر است، انواعی از زیبایی و ارزش هنری خاص آن قوه را شناسایی کرد.

- ارزش هنری با اثر هنری رابطه‌ای ابزاری دارد و تنها در ارتباط با بیرون از اثر هنری که همان کمال حقیقی انسان است، فهم می‌شود.

- ارزش هنری برای آثار مختلف هنری با یک رویه واحد قابل ارزیابی است، اگرچه این کار در نسبت با مراتب مدرک نسبی به نظر می‌رسد.

- فهم پیشینی ارزش هنری امکان‌پذیر است، اما در نسبت‌سنجی با مرتبه مدرک و به نحو هستی‌شناسانه.

- نحوه درک و شاکله مدرک در وهمی یا حقیقی بودن زیبایی و در نتیجه در درجه‌بندی ارزش هنری مؤثر است.

- هم قالب و هم محتوا در ارزش‌گذاری اثر هنری نقش دارند.

در مجموع، نظرات آیت‌الله مصباح یزدی در تعریف هنری، به ذات‌گرایی نزدیک است؛ البته ذات‌گرایی که در نسبت با مراتب انسانی نسبیت می‌یابد.

منابع

- آونر، زایس (۱۳۶۳). *زیبایی‌شناسی و مقوله‌های هنری*. ترجمه فریدون شایان. تهران: سازمان نشر کتاب.
- احمدی افرمجان، علی اکبر و رحمانیان، احمد (۱۳۹۵). نلسون گودمن: مسئله وجودشناسانه ارزش هنر. *حکمت و فلسفه*، ۳ (۱۲)، ۲۹-۴۰.
- ارسطو (۱۴۰۰). *متافیزیک*. ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: حکمت.
- افلاطون (۱۴۰۱). *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- تاجیک، علیرضا (۱۳۹۵). رهیافت‌ها و رهاوردها (مجموعه مقالات: دیدگاه‌های حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- تاجیک، علیرضا و سربختی، محمد (۱۳۹۰). هنر دینی و هنرمند متعهد در اندیشه آیت الله مصباح. *معرفت فرهنگی - اجتماعی*، ۹، ص ۲۸۵.
- جعفری جزی، مسعود (۱۳۷۸). *سیر رمانتیسم در اروپا*. تهران: مرکز.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- صدرالمطالین (۱۳۶۸). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*. چ دوم، قم: مصطفوی.
- صدرالمطالین (۱۳۸۲). *الشواهد الربوبیة فی مناہج السلوک*. تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی. چ سوم، قم: بوستان کتاب.
- صدرالمطالین (۱۳۸۷). *مفاتیح الغیب*. ترجمه و تعلیق محمد خواجوی. تهران: مولی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸). *نهایة الحکمة*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه یونان و روم*. ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی. تهران: سروش.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۷). *نقد قوه حکم*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نشر نی.
- کرول، نتول (۱۳۹۰). *چیستی هنر (مجموعه مقالات)*. ترجمه گروه مترجمان. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۰). *تمهیدات*. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گراهام، گوردون (۱۴۰۳). *فلسفه هنرهای دینی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: نشر نی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). *به سوی خودسازی*. نگارش کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۶). *فلسفه اخلاق*. تهران: صدرا.
- ویلیکینسون، روبرت (۱۳۸۵). *هنر، احساس و بیان*. ترجمه امیر مازیار. تهران: فرهنگستان هنر.
- Anderson, J. (2000). Aesthetic Concepts of Art. In Carroll, N. (Ed.). *Theories of Art Today*. U.S.: University of Wisconsin Press.
- Goldman, A. (1995). *Aesthetic Value*. U.S.: Westview Press.
- Goodman, N. (1968). *Languages of Art: An Approach to a Theory of Symbols*. Indianapolis: The Bobbs-Merrill Company.
- Hilpinen, R. (1993). Authors and Artifacts. *Proceedings of the Aristotlean Society*, 93. 155-178.
- Hume, D. (1826). *Philosophical Works of David Hume*. Edinburgh: Adam Black and William Tait.
- Hume, D. (1888). A Treatise of Human Nature: An Attempt to Introduce the Experimental Method of Reasoning into Moral Subjects. Ed. by L.A. Selby-Bigge, M.A. Oxford: Clarendon Press.
- Inwood, M. (1992). *A Hegel Dictionary*. Blackwell: Blackwell.
- Kieran, M. (2005). Value of Art. In Gaut, B. and Lopes, D. *The Routledge Companion to Aesthetics*. Oxford: Taylor & Francis e-Library.
- Korsgaard, C. (2000). *Creating the Kingdom of Ends*. U.S.: Cambridge University Press.
- Lewis, C. (1946). *An Analysis of Knowledge and Valuation*. U.S.: The Open Court Publishing Company.
- Stecker, R. (2010). *Aesthetics and the Philosophy of Art: An Introduction*. U.S.: Rowman & Littlefield Publishers Inc.
- Weitz, Morris, (1956), The Role of Theory in Aesthetics, *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, Published By: Wiley, 15 (1), 27-35.